



نه بی هوا
نه بی چراغ
که مرگ را مرتباً بگویی
خانم بس است دیگر،
می خواهیم به دنیا بیایم ■

نه خون می بُرد از صبح
نه سر از چند حرف ساده
که حرف ملال است و
درد بسیار
در وراثتی به تعویق افتاده
که آری، بسیار است.
اتفاقی نیست رنگ از پوست بیفتد
خال از حفره ها
و لب ها
در انقباضی مبتلا
اتفاقی نیست واقعه از آمدنت گریخته باشد
به چند صورت
که صدا هیچ گاه نماند از رفتن
صدا که فرو خورده باشد، منم.
به تصاویری که با تجسد تو هم خوان است
رنج اما چنان که بگویی
می ریزد از حفره ها
از روزنه ها هم چنان قرص
به گلو چسبیده و
آنجا که هنوز نیفتاده ای به ثمر،
تکیدن آغاز می شود
هراس از شنیدن
بی گمان صدا
که سرخ می ریزد و بنفش
و من می خواهیم از این دهان گود که کنده ای بالا بیایم
در غلیان زبان و زایش آنچه می گفتی و
هیچ گاه از تو
فاصله نمی گرفت
می خواهیم از آن چشم های متضاد بالا بیایم
اتفاق، لفظی ست
جلوه کرده در دست های، قابله ات